نشریه علمی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال شانزدهم، شمارهٔ شصت و یکم، بهار ۱۴۰۳، ص ۷۵-۳۹

بررسی و نقد جامعهٔ اندرزگویانِ ایرانی (پس از اسلام تا قرن هشتم هجری)

سجاد رحمتیان*

10.71630/parsadab.2024.1028698

چکیده

سابقهٔ پرداختن به ادب تعلیمی و اندرزگویی در جامعهٔ ایرانی، به‌درستی مشخص نیست و چه‌بسا مربوط به زمانی باشد که هنوز خطی و کتابتی در میان نبوده است. از آن زمان تاکنون، اندرز و پند همواره یکی از پُرتکرارترین مباحث و موضوعات ادبی‌فرهنگی سرزمین ایران بوده است و گزاف نخواهد بود اگر آن را ویژگیِ سرشتین فرهنگ ایرانی بدانیم. خمیرمایهٔ ادبیات فارسی در دورهٔ اسلامی، به‌مانند دورهٔ پیش از اسلام، با پند و اندرز عجین شده است. گستردگی و حجم گستردهٔ مضامین اندرزی در ادب فارسی به‌حدّی است که حتی در میان قصاید مدحی و غزلیات عاشقانه نیز می‌توان آموزه‌های اخلاقی را مشاهده کرد. بنابراین از جنبه‌های مختلفی می‌توان به مطالعه و بررسی پیرامونِ آن پرداخت؛ ازجمله پژوهش دربارهٔ جامعهٔ اندرزگویان ایرانی در دو دورهٔ پیش و پس از اسلام. در همین راستا، این پژوهش می‌کوشد تا با روش توصیفی‌تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای، به بررسی و معرفی افراد و گروه‌های اصلیِ اندرزگو در ایرانِ دورهٔ اسلامی بپردازد و برخی مباحث مرتبط با آن را نیز بازگو نماید. از مهم‌ترین یافته‌های این تحقیق، می‌توان به عمومی شدنِ اندرزگویی در دورهٔ

* دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی تهران، تهران، ایران

Rahmatian.s@yahoo.com

تاریخ وصول۱۴۰۲/۹/۲۶ **تاریخ پذیرش ۱۴۰۲/۱۲/۱۷**

اسلامی ـ برخلاف دورهٔ پیشین ـ به‌ویژه در میانِ شاعران و نویسندگان اشاره کرد؛ مسئله‌ای که خود، نتایجی مثبت و منفی به همراه داشته است.

واژه‌های کلیدی: اندرز، پند، اندرزگویان، دورهٔ اسلامی.

۱. مقدمه

مورخان در یک نگاه کلی، تاریخ سرزمین ایران را به دو دورهٔ پیش و پس از اسلام تقسیم کرده‌اند که اساس آن به شکست ایرانیان از اعراب، در حدود هزار و چهارصد سال پیش برمی‌گردد. پس از این شکست، جامعهٔ ایرانی تحت سیادت و برتری اقوام مهاجم قرار گرفت و درنتیجهٔ آن، بسیاری از بنیادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و به‌ویژه ادبیات ایرانی برای بیش از دو قرن دچار رکود شد؛ به‌طوری‌که قدیمی‌ترین و نخستین اشعار برجای‌مانده از ایرانِ دورهٔ اسلامی، به اواسط سدهٔ سوم هجری برمی‌گردد. بنابراین، در نگاه نخست ممکن است چنین تصور شود که پس از فروپاشی ساسانیان و آغاز سیطرهٔ تازیان بر سرزمین ایران، سنّت‌ها و آیین‌های ایرانی رو به فترت و فراموشی نهاده و براثر سخت‌گیری‌های پیروان دین جدید، تلاشی نیز برای استمرار و تداوم آن‌ها صورت نگرفته است؛ تصوری که تا حدود زیادی ـ البته از برخی زوایا ـ اشتباه است. یکی از مظاهر و نمودهای فرهنگ کهن ایرانی که در دورهٔ اسلامی از میان نرفت، بلکه با پذیرش تغییراتی، بسیار پُررنگ‌تر و پُربارتر از قبل به حیات خود ادامه داد، مقولهٔ اندرز و پند و جریانِ تعلیمی ادبیات است. «ادبیات فارسی بدون هیچ‌گونه اشکالی، در دست روحانیان و مؤمنان زرتشتی به راه خود، البته با جنبهٔ دینی، ادامه می‌دهد و درعین‌حال، مراحل اولیهٔ ادبیات فارسی دری نیز آغاز می‌گردد» (ریپکا و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۹۳). در این دوره و از همان آغاز، پند و اندرز، همپای سایر موضوعات ادبی به یکی از برجسته‌ترین موضوعات و مضامین ادب فارسی بدل شد؛ به‌طوری‌که با مراجعه به قدیمی‌ترین اشعار و ابیات باقی‌مانده از سده‌های نخستین هجری، نظیر آنچه از حنظلهٔ بادغیسی، ابوسلیک گرگانی، شهید بلخی و دیگران به دست ما رسیده، می‌توان مضامین و سخنان پندآمیز را مشاهده کرد. به دیگر سخن، «با شعر نخستین شاعران پارسی‌گوی، اندرز در ادبیات فارسی پدیدار می‌شود. طبعاً پندهای این شاعران، دنبالهٔ اندرزهای کهن است که ازطریق سنت شفاهی از دوران قدیم انتقال یافته است» (مزداپور، ۱۳۸۶: ۶۵)؛ البته در آثاری

نظیر *شاهنامهٔ* فردوسی نیز می‌توان تداوم اندرزهای مکتوب پیش از اسلام را مشاهده کرد.[1] در نثر نیز تا حدودی وضع به همین منوال است. هرچند نخستین نوشته‌های نثر ایرانی در دورهٔ اسلامی، به زبان عربی است، همین آثار عربی سده‌های نخستین هجری، خود به‌میزان زیادی تحت‌تأثیر و گاهی مقتبس از منابع ایرانِ پیش از اسلام‌اند و درحقیقت، این‌گونه آثار همچون پُلی معنوی، نوشته‌های پهلوی و اوستایی و به‌ویژه میراث ارزشمند اندرزنامه‌های ایران باستان را به جریان ادب فارسی دری مرتبط می‌سازند.[2] اندرز در نثر فارسی یک تفاوت آشکار با نمونه‌های مشابه در پیش از اسلام دارد و آن اینکه در آثار ادبی دورهٔ اسلامی، اندرزنامه‌ها از قالبِ رسالات کوتاه تعلیمی و با مضامین اندرزیِ نامرتب و دسته‌بندی‌نشده، به کتاب‌هایی مفصل‌تر و با نظم تقریباً منطقی و عموماً دسته‌بندی‌شده، تغییرشکل می‌دهند. همچنین در این دوره، بسامد و میزان اندرزگویی در شعر، به‌مراتب بیشتر از نثر است. گستردگی و دایرهٔ شمول اندرز و پند در آثار ادبی و تاریخی دورهٔ اسلامی به‌حدّی است که کمتر اثر و نوشته‌ای را می‌توان یافت که در آن کمابیش، نکته و نصیحتی اخلاقی ایراد نشده باشد و همین امر، حوزهٔ وسیعی از مطالعات ادبی را برای واکاوی و بررسیِ جنبه‌های مختلف آن، پیشِ روی پژوهشگران قرار می‌دهد. یکی از این جنبه‌ها، مطالعه و بررسی جامعهٔ اندرزگویان ایرانی در دو دورهٔ پیش و پس از اسلام است؛ بدین معنا که در جامعهٔ ایرانی و در هر دوره، چه افراد و گروه‌هایی به گفتن پند و اندرز اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند و اندرزگویی آنان بر چه نمط و اساسی استوار بوده است.

١ـ١. پیشینهٔ پژوهش

نوع نگاه به ادبیات اندرزی در این پژوهش ـ تا حدود زیادی ـ تازگی دارد و در مطالعات پیشینِ ادب تعلیمی، یا بدان پرداخته نشده و یا به‌صورت مروری بدان اشاره شده است؛ اما دربارهٔ اندرزگویی و آثار تعلیمی در دورهٔ اسلامی، پژوهش‌های قابل توجهی صورت گرفته که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره شده است:

ـ عقیقی، فائزه. (١٤٠٠). **تحلیل اندرزنامه‌های فارسی قرون چهارم و پنجم هجری از منظر موضوع و شخصیت الگو**. رسالهٔ دکتری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. نویسنده در این پژوهش بیش از هرچیز دیگری کوشیده است تا نشان دهد در این دو

سدهٔ هجری، مهم‌ترین موضوعات تعلیمی مد نظر اندرزگویان چه بوده است و ازنظر ایشان چه کسی نمونهٔ آرمانی و الگوی شخصیتی محسوب می‌شود.

ـ ایمان‌پور، محمدتقی، صفرزایی، عبداله، و ناظمیان‌فرد، علی. (۱۳۹۷). «تأثیر اندرزهای شاهان ساسانی بر آرای تربیتی عنصرالمعالی در قابوس‌نامه». **پژوهش‌های تاریخ ایران و اسلام**. شمارهٔ ۲۲، ۸۹ـ۱۰۸. نکتهٔ اصلی مورد بحث در این مقاله، بررسی چگونگی و ابعاد تأثیرگذاری اندرزهای شاهان ساسانی بر اندرزهای *قابوس‌نامه* و نیز تبیین چگونگی درهم آمیختگی اندرزهای پهلوی با اندرزهای اسلامی است.

ـ دلپذیر، زهرا. (۱۳۹۷). **بررسی تطبیقی مبانی اندرزی دینکرد ششم و شاهنامهٔ فردوسی**. رسالهٔ دکتری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند. نویسنده در این پژوهش بیش از هرچیز دیگری کوشیده است تا مهم‌ترین مبانی اندرزی *دینکرد ششم* و *شاهنامهٔ* فردوسی را به‌شیوهٔ تطبیقی و تحلیل محتوایی بررسی کند. این مبانی ذیل عناوینی همچون اعتدال، بخت و کنش و خرد طبقه‌بندی شده‌اند.

ـ شکوری، بهناز. (۱۳۹۷). **مقایسه و بررسی پند و اندرزهای سیاسی و حکومتی در شاهنامه، برزونامه و ماجراهای تِلماک**. رسالهٔ دکتری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

ـ مهدوی، بتول، و تقی‌زاده، فاطمه. (۱۳۹۷). «بررسی آموزه‌های اخلاقی آفرین‌نامهٔ ابوشکور بلخی با نگاهی به میزان تأثیر آن بر قابوس‌نامه». **پژوهشنامه ادبیات تعلیمی**، شمارهٔ ۳۸، ۱۸۵ـ۲۳۱.

ـ سبزیان‌پور، وحید. (۱۳۹۰). «بازتاب حکمت ایرانی در آثار سعدی». **بوستان ادب دانشگاه شیراز**، ۳(۳)، ۴۹ـ۷۶. نویسنده با نگاهی تطبیقی به بررسی بینامتنی میان *بوستان* و دیگر آثار سعدی با اندرزهای ایرانیان باستان پرداخته است. در این مقاله از منابع پهلوی ترجمه‌شده به فارسی کمتر استفاده شده و به‌جای آن از منابع عربی سده‌های نخستین هجری ـ که منعکس‌کنندهٔ اندرزهای ایرانی پیش از اسلام‌اند ـ بیشتر بهره گرفته شده است.

ـ محمودی، علی‌محمد. (۱۳۸۹). **حکمت و اندرز در گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی**.

پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.

ـ فوشه‌کور، شارل هانری دو. (۱۳۷۷). **اخلاقیات (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سدهٔ سوم تا سدهٔ هفتم هجری)**. ترجمهٔ محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح‌بخشان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه. نویسنده در آن به بررسی و معرفی چند متن تعلیمی در ادبیات فارسی (نظیر *بوستان* سعدی) پرداخته است.

۱ـ۲. اهداف و روش تحقیق

هدف اصلی این پژوهش، نمایاندن چهره‌ها و طیف‌های اصلیِ اندرزگو در جامعهٔ ایرانی پس از اسلام (تا پایان قرن هشتم هجری) است. برای این منظور، نخست به جست‌وجوی افراد و گروه‌های اندرزگو در دورهٔ اسلامی، ازطریق آثار و نوشته‌های موجود این دورهٔ تاریخی پرداخته می‌شود؛ البته به‌دلیل گستردگی و حجم فراوان اندرزهای این دوره، امکان معرفی همهٔ آنان و نقل اندرزهای بی‌شمار نیست. بنابراین از هر گروه و طبقهٔ اجتماعی، چند تَن از چهره‌های شاخص به‌عنوان نمونه ذکر و سپس به بررسی و کیفیت اندرزگویی ایشان پرداخته می‌شود.

۲. اندرزگویان ایران دورهٔ اسلامی[۳]

آن‌گونه که از مستندات پیداست، در دورهٔ پیش از اسلام، در سرزمین ایران، بیشتر، افرد و طبقات خاصی از جامعه که متولی امور دینی و سیاسی جامعه بوده‌اند، مسئولیت ارشاد مخاطبان خاص و همین‌طور عام را در قالبِ اندرزها و یا اندرزنامه‌هایی بر عهده داشته‌اند[۴] و جدای از این، از دیگر طبقات یا کاست‌های جامعهٔ آن دوران، ازجمله دبیران و خنیاگران، پندنامه‌ای برجای نمانده است تا بتوانیم فرضیهٔ دیگری را برای آن متصور شویم. این امر، مبیّن این نکته است که چه‌بسا در ایران پیش از اسلام و تحت‌تأثیر نظام طبقاتی جامعه، وظیفهٔ موعظه و ارشاد نیز اختصاص به افراد و گروه‌های خاصی داشته است؛ به‌طوری‌که حتی از مقام و مسئولیت‌هایی نظیر «هندرزبد» در این دوره نام برده می‌شود.[۵] اما در دورهٔ اسلامی و با فروریختن این نظام طبقاتی، اندرزگویی و پندنامه‌نویسی نیز عمومیت می‌یابد و گروه‌های جدیدتر و تازه‌نفس‌تری بدان افزوده می‌شود؛ یعنی شاعران و نویسندگانِ دورهٔ

اسلامی. آنچه در ادامه می‌آید، گروه‌های اصلیِ اندرزگو در دورهٔ اسلامی، با معرفی شماری از چهره‌های شناخته‌شده و نیز کمترآشنای هر گروه است، با نقل مواردی از اندرزهای ایشان.

۲ـ۱. شاعران و نویسندگان

توجه به اندرز و اندرزگویی در ادبیات دورهٔ اسلامی، از نخستین سال‌هایی که ادب فارسی دری آغاز شد، مورد توجه شاعران و نویسندگان این دوره قرار گرفت و در این زمینه آثار گران‌قدری نیز توسط آنان به یادگار ماند. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های اندرزگویی در ایرانِ پیش و پس از اسلام نیز همین نکته است: روی آوردن شاعران و نویسندگان دورهٔ اسلامی به اندرز و پند؛ که در دورهٔ پیش از اسلام و آثار و نشانه‌های برجای‌مانده از آن دیده نمی‌شود.

فراوانی توجه به پند و اندرز در میان آثار شاعران و نویسندگان دورهٔ اسلامی به‌حدّی است که کمترین اثری را می‌توان یافت که در آن کم‌وبیش به مضامین تعلیمی پرداخته نشده باشد؛ بنابراین اشاره به نام و نمونه‌های اندرزی همهٔ شاعران و نویسندگانی که به موضوع اندرزگویی پرداخته‌اند، از حوصلهٔ این پژوهش بیرون است و درنتیجه، فقط به ذکر برخی از آن‌ها که در این حوزه اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند و یکی از وجهه‌های ادبی ایشان، توجه به اندرز بوده، پرداخته شده است؛ شاعران و نویسندگانی همچون بوشکور بلخی، سعدی، ناصرخسرو و دیگران.[٦]

۲ـ۱ـ۱. رودکی

زمانه پندی آزادوار داد مرا — زمانه چون نگری سربه‌سر همه پند است
به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری — بسا کسا که به روز تو آرزومند است
زمانه گفت مرا: خشم خویش دار نگاه — کرا زبان نه به بند است، پای در بند
(رودکی، ۱۳۸۳: ۱۸)

۲ـ۱ـ۲. بوشکور بلخی

بیاموز هرچند بتوانیا — مگر خویشتن شاه گردانیا
(لازار، ۱۳٤۲: ۹۳)

میلفنج دشمن که دشمن یکی — فراوان و دوست ار هزار اندکی
(همان: ۱۰۸)

۲ـ۱ـ۳. ابن‌مسکویه

ـ «و از مردم کسی هست که کار نیک را برای خاطرِ خود خیر انجام می‌دهد و کسی است که آن را برای خاطر "ذکر جمیل" یعنی نام نیک انجام دهد و کسی است که آن را تنها برایِ ریا می‌کند. و آشکار است که برترینِ آن‌ها به پایگاه کسی است که آن کار را برایِ ذاتِ آن می‌کند؛ مقصودم این است که آن را برایِ ذات خیر انجام می‌دهد» (ابن‌مسکویه، ۱۳۸۱: ۱۹۸).

ـ «وجوهِ زیان‌هایی که دوست تو به جفای خود و شکستن مَوَدَّتِ خود بر تو وارد می‌سازد، بسیار بزرگ است، و آن این است که به دشمن مُبَدَّل می‌شود و منافع او به مَضَرّات تَحوُّل می‌یابد؛ پس، از غائله‌ها و عداوت‌هایِ او ایمن مباش بااینکه نیکوکاری‌ها و منافع او را هم نخواهی» (همان: ۲۰٦).

۲ـ۱ـ٤. کسایی مروزی

تو گر به مال و امل بیش از این نداری میل — جدا شو از امل و گوش وقت خویش بمال
(ریاحی، ۱۳۸۳: ۸٦)

ای خویشتن به جامهٔ نیکو فریفته — وندر زبان همیشه تو را بانگ و مشغله
زان جامه یاد کن که بپوشی به روز مرگ — کاو را نه بادبان و نه گوی و نه اَنگُله[۷]
(همان: ۹٤)

۲ـ۱ـ۵. فردوسی

چُنین است کردار چرخ بلند — به دستی کلاه و به دیگر کمند
چو شادان نشیند کسی با کلاه — به خمّ کمندش رباید ز گاه
چرا مهر باید همی بر جهان — بباید خرامید با همرهان
چُن اندیشهٔ گنج گردد دراز — همی گشت باید سوی خاک باز
اگر هست ازین چرخ را آگهی — همانا که گشته‌ست مغزش تهی
چُنان دان کزین گردش آگاه نیست — ز چرخ زین بگذری راه نیست
بدین رفتن اکنون بباید گریست — ندانم که کارش به فرجام چیست
(فردوسی، ۱۳۸٦، ج۲: ۱۹٤ـ۱۹۵)

۲ـ۱ـ٦. بیهقی

ـ «بدان که خدای قُوَّتی به پیغامبران داده است و قُوَّت دیگر به پادشاهان و بر خَلقِ رویِ زمین واجب کرده که به آن دو قُوَّت بباید گروید و به آن راهِ راستِ ایزدی بدانست. و هرکس که آن را از فَلَک و کَواکِب و بُروج داند، آفریدگار را از میان بردارد و مُعتزلی و زندیق و دَهری باشد و جای او در دوزخ بُوَد» (بیهقی، ۱۳۹۰: ٦).

ـ «هیچ نبشته نیست که آن به یک بار خواندن نیرزد» (همان: ١٤).

۲ـ۱ـ۷. ناصرخسرو

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را — برون کن ز سر، باد خیره‌سری را
بری دان ز افعال، چرخ برین را — نشاید ز دانش نکوهش بری را
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۱۲٦)

بشنو پدرانه ای پسر پندی — این پند که داد نوح سامش را
پرهیز کن از کسی که نشناسد — دنیا و نعیم بی‌قوامش را
(همان: ١٣٤)

۲ـ۱ـ۸ غزالی

ـ «و بدبخت‌ترین کسی آن است که به پادشاهی خویش غِرِّه شود و جهان آبادان نکند و زندگانی نداند کردن. این جهان را به رنج گذاشت و بدان جهان نکوهش و پشیمانی و بیچارگی یافت و عذابِ جاودان» (غزالی، ۱۳۸۹: ۱۱۸).

ـ «صد ره گفتم: هرچه بدو رسیدنی است برگذشتنی است و هرچه فرارسیدنی [است] به رسیدنی است» (همو، ۱۳۹٤: ۲۳٦).

ـ «ای عزیز تو که در سن هفتادی، پس روی از سلطنت ابدی باقی گردانیدن و توجه به این کم اندر کم خسیس خبیث مکرر با رنج آمیخته کردن، نه شیوهٔ عاقلان است و به‌سبب این پنج روز منغّص، مُلک ابدی و آسایش جاودانی از دست خود رها کردن، نه کار شیرمردان است» (همو، بی‌تا: ۱۳).

۲ـ۱ـ۹. نظامی عروضی

ـ «پس دبیر باید که... مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند و بر حطام دنیاوی و

مزخرفات آن مشغول نباشد، و به تحسین و تقبیح اصحاب اغراض و ارباب اغماض التفات نکند و غرّه نشود و عِرض مخدوم را در مقامات ترسّل از مواضع نازل و مراسم خامل محفوظ دارد» (نظامی عروضی، ١٣٨٨: ١١٦).

ـ «شاعر باید که در مجلس محاورت خوش‌گوی بود و در مجلس معاشرت خوش‌روی. و باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفهٔ روزگار مسطور باشد و بر السنهٔ احرار مقروء، بر سفائن بنویسند و در مدائن بخوانند که حظّ اوفر و قسم افضل از شعر، بقای اسم است» (همان: ١٤٣).

٢ـ١ـ١٠. نظامی گنجوی

مطلق از آنجا که پسندیدنی‌ست — دید خدا را و خدا دیدنی‌ست
دیدنش از دیده نباید نهفت — کوری آن‌کس که «به دیده» نگفت...
کفر بود، نفی ثباتش مکن — جهل بود، وقف جهاتش مکن
(نظامی، ١٣٨٩: ٩ـ١٠)

اگر صد سال مانی، ور یکی روز — بباید رفت ازین کاخ دل‌افروز
پس آن بهتر که خود را شاد داری — دران شادی خدا را یاد داری
(همان: ١٠٥)

٢ـ١ـ١١. عطار نیشابوری

روزِ نعمت گر تو پردازی به کس — روزِ محنت باشدت فریادرس
چون بیابی دولتی از مُستعان — اندر آن دولت مَبُر از دوستان
(عطار نیشابوری، ١٣٨٠: ٨٧)

تا توانی تشنه را سیراب کن — در مجالس خدمتِ اصحاب کن
خاطر ایتام را دریاب نیز — تا تو را پیوسته حق دارد عزیز
(همان: ١٠٦)

٢ـ١ـ١٢. سعدی

ـ «دشمن چو از همه حیلتی فرومانَد، سلسلهٔ دوستی جنباند؛ وانگه به دوستی کارهایی کند که هیچ دشمن نتواند» (سعدی، ١٣٨٧ب: ١٧٤).

چه خوش گفت یک روز داروفروش — شفا بایدت داروی تلخ نوش

(همو، ۱۳۸۷الف: ۷۰)

بالای بام دوست چو نتـوان نهـاد پـای　　هم چاره آنکه سر بنهی زیر بام دوسـت

(همو، ۱۳۸٤: ٤۰۷)

۲ـ۱ـ۱۳. عبید زاکانی

ای دل ز اهل و اولاد، دیگر مکش ملامه　　در شهر خویش بنشین بالخیر و بالسلامه

آن قوم بـی‌کـرم را یـک بـار آزمـودی　　«من جرب المجرب حلت بـی الندامـه»

(عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۰٤)

از رسالهٔ *اخلاق الاشراف*: «اگر کسی با شما سخن گوید که پدر شما را در خـواب دیـدم، قلیه حلوا می‌خواهد. زنهار به مکر آن فریفته مشوید کـه آن مـن نگفتـه باشـم و مـرده چیـزی نخورد...! من آنچه در زندگی نخورده باشم، در مردگی تمنا نکنم» (همان: ۱۷٦).

از رسالهٔ *صد پند*: «طمع از خیر کسان ببرید تا به ریش مردم توانید خندید» (همان: ۲۰۵).

از مثنوی *عشاق‌نامه*:

جـــوانی، از جـــوانی بهـــره بـــردار　　ز دور شـــــادمانی بهـــــره بـــــردار

جوانـــان را طریـــق عشـــق ســـازد　　شـنیده‌سـتی کـه پیـری عشـق بـازد؟!

جـوانی کـو نگشـت از عاشـقی شـاد　　یقـین دان کـو جـوانی داد بـر بـاد

(همان: ۱۲۹)

در اینجا اشاره به یک نکته ضروری به نظر می‌رسد و آن اینکه برخـی افـراد کـه در گـروه شاعران و نویسندگان به‌عنوان اندرزگو معرفی شدند، در حوزه‌های مختلفـی فعالیـت داشـته و از خود آثاری به یادگار نهاده‌اند؛ برای مثال امام محمد غزالی، که وی را می‌تـوان در وهلـهٔ اول یک عارف و متکلم دانست، ولـی ازآنجاکـه کتـابی در انـدرز بـه پادشـاهان نوشـته اسـت (= *نصیحة الملوک*)، بنابراین در گروه شاعران و نویسندگان از وی نیز یاد شد.

۲ـ۲. شاهان و امیران

در دورهٔ اسلامی، وضعیت پادشاهی در ایـران تـا حـدود زیـادی نسـبت بـه پـیش از اسـلام، دستخوش تغییر شد. دیگر از حکومت مطلقه و مقتدر بر سرزمین پهناور ایران خبـری نبـود و کشور ایران به‌صورت معنوی و غیرمستقیم، تحـت سـیطره و نظـارت دسـتگاه خلافـت قـرار

گرفت. در این میان، حکومت‌هایی از دودمان‌های ایرانی و ترک، هریک بر گوشه‌ای از سرزمین ایران حُکم می‌راندند که بیشتر نیز ازطریق جنگ و منازعات منطقه‌ای به دست می‌آمد و یا از جانب شخص خلیفه و به پاس خدماتی ارزشمند، بدان‌ها اهدا می‌گردید. ازجمله مشخصه‌های دربارهای سلطنتی در دورهٔ اسلامی، توجه ویژه به شاعران و ادباست؛ به‌طوری‌که کمتر درباری در ایران دورهٔ اسلامی را می‌توان یافت که چندین شاعر بدان وابسته نبوده باشد. این موضوع دربارهٔ قدرت‌های محلی نیز تا حدود زیادی صادق است. امیران این دوره نه‌تنها شاعران و نویسندگان را تحت حمایت خویش قرار دادند، بلکه خود نیز در موارد بسیاری، اهل شعر و شاعری بودند و از ایشان نیز اشعاری برجای مانده است. در ادامه، به برخی شاهان و امیران دورهٔ اسلامی که از آنان اندرزنامه یا پندهایی در کتاب‌های تاریخی بر جای مانده، با ذکر نمونه‌هایی از اندرزهایشان، اشاره شده است.

۲ـ۲ـ۱. طاهر بن حسین

از طاهر بن حسین (طاهر ذوالیمینین) که از جانب مأمون عباسی به حکومت خراسان رسید، نامهٔ مفصلی در دست است که آن را خطاب به پسرش عبدالله نوشته و در آن، وی را به‌شیوهٔ اندرزنامه‌ها و عهدهای شاهان ساسانی، نصیحت و سفارش کرده است؛ هرچند که حال‌وهوا و روح اسلامی در تاروپود آن ریشه دوانیده است. در زیر به قسمتی از این نامه اشاره شده است:

> بسم الله الرحمن الرحیم، اما بعد؛ پرهیزگاری یزدان یکتا و بی‌همتا را بر خویش واجب شمار و همواره خدای‌ترس و مراقب او باش و از خشم وی عزوجل بپرهیز و شب و روز در نگهبانی رعیت خویش بکوش و در برابر نعمت تندرستی که ایزد به تو ارزانی داشته است، پیوسته آن جهان را به یاد آور و بیندیش که سرانجام به سرای دیگر می‌روی و زندگی جاوید تو در آن جهان است و در آنجا همهٔ کردارهای تو مورد پرسش و بازخواست واقع خواهد شد. پس چنان شیوه‌ای پیش گیر که ایزد عزوجل تو را از هر لغزش نگه دارد و روز رستاخیز تو را از شکنجه و عذاب دردناک برهاند... و باید بزرگ‌ترین سیرت و بهترین شیفتگی تو چیزی باشد که مایهٔ خشنودی خدای عزوجل و نظام دین و ارجمندی قدرت پیروان دین گردد و سبب عدالت و شایستگی در میان ملت اسلام و هم‌عهدان «اهل ذمهٔ» آنان شود.
>
> و من از خدای عزوجل مسئلت می‌کنم که به تو یاری کند و تو را توفیق بخشد و

هدایت فرماید و حفظ کند، والسلام (ابن‌خلدون، ۱۳۹۸، ج۱: ۵۹۱ـ۶۰۷).

۲ـ۲ـ۲. امیر سبکتکین

از امیر سبکتکین، پدر سلطان محمود غزنوی، که به‌حق، وی را بنیان‌گذار سلسلهٔ غزنویان می‌دانند، پندنامه‌ای در دست است که در آن، جانشین خود، محمود را در امر سلطنت و چگونگی رفتار با مردمان، مورد نصیحت و پند و اندرز قرار داده است. این پندنامه به‌صورت کامل در کتاب *مجمع الانساب* نقل شده است که در زیر به بخشی از آن اشاره می‌شود:

> چنین گفت امیر سبکتکین مر فرزند خود را محمود، گفت ای پسر بدان که... حکم بر بندگان خدای‌تعالی کردن کاری کوچک نیست و پادشاهی کاری خطری است و خطر جان در اوست. باید که از خدای بترسی و چون تو از خدای بترسی، بندگان و زیردستان از تو بترسند. و باید که پارسا باشی که پادشاه و امیر ناپارسا را حرمت و حشمت نباشد... و باید که جاسوسان و منهیان بر جملهٔ ممالک خود بگماری تا روز و شب از احوال‌ها تو را آگاه کنند که هر خلل که پادشاهان را افتاده، از غفلت و اهمال بوده. و باید که این سخن‌ها که من تو را گفتم بر دل نقش کنی و از آن نگردی تا خدای‌تعالی تو را نیکبخت دو جهان گرداند. انشاءالله تعالی (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۳۶ـ۴۱).

۲ـ۲ـ۳. محمود غزنوی

در کتاب *لباب الباب* عوفی و برخی کتب دیگر، اشعار و سخنانی به محمود غزنوی نسبت داده شده است که بیشتر آن‌ها نیز ماهیتی تعلیمی دارند؛ برخی از آن‌ها چنین است:

دل جزع کرد گفتم ای دل صبر — این قضا از خدای عدل آمد
آدم از خاک بود خاکی شد — هرکه زو زاد باز اصل آمد
(عوفی، ۱۹۰۶، ج۱: ۲۴)

ـ «سختی بر بدکردار و نرمی بر نیکوکردار و راست گردانیدن امید و بیم و به‌زودی راه دادن رسولان اصحاب اطراف و کسانی که شب آیند؛ چه این جمله از مهمّات ملک و دولت است» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ۳۹۴).

۲ـ۲ـ۴. مسعود غزنوی

از مسعود غزنوی چند نامه در کتاب *تاریخ بیهقی* آمده که در لابه‌لای مسائل مختلف، می‌توان اندرزهایی را نیز در آن‌ها مشاهده کرد. به‌طور حتم، علاوه‌بر مسعود، از دیگر فرمانروایان این دوره نیز می‌توان نامه‌هایی و نوشته‌هایی را یافت که در اثنای آن‌ها اندرزهایی نقل شده باشد؛ اما ازآنجاکه اشاره به همهٔ آن‌ها از حوصلهٔ این مقال خارج است، برای اختصار، به ذکر اندرزهای مندرج در برخی نامه‌های مسعود غزنوی، به‌عنوان نمونه‌ای از اندرزهای این‌چنینی، بسنده شده است؛ ازجمله:

ـ «خان داند که بزرگان و ملوکِ روزگار که با یکدیگر دوستی به سر بَرَند و راهِ مصلحت سپرند، وِفاق و مُلاطفات را پیوسته گردانند و آن‌گاه، آن لُطفِ حال را به آن منزلت رسانند که دیدار کنند؛ دیدار کردنی بسزا، و اندر آن دیدار کردن شرطِ مُمالَحَت را به جای آرند و عهد کنند و تکلف‌های بی‌اندازه و عقود و عهود که کرده باشند به جای آرند تا خانه‌ها یکی شود و همهٔ اسباب بیگانگی برخیزد» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

ـ «هرگاه اصل به دست آید، کارِ فرع آسان باشد» (همان: ۱۲۳).

۲ـ۳. وزیران

در دورهٔ اسلامی، وزیران نیز که از نخبگان و اندیشمندان جامعه محسوب می‌شوند، به اندرزگویی التفات دارند؛ و همچنان‌که در دورهٔ پیش از اسلام، خسرو انوشیروان از بزرگمهر خواست تا اندرزنامه‌ای را برای راهنمایی درباریان و کارگزاران بنویسد. در این دوره نیز ملکشاه سلجوقی از وزیرش، خواجه نظام‌الملک، می‌خواهد تا کتابی را در چگونگی مُلک‌داری برای وی بنویسد. مورخان منصب وزارت (= وزیر اعظم) در دورهٔ اسلامی را تقلیدی از منصب «وُزُرگ فرمدار» دورهٔ ساسانی می‌دانند و معتقدند که ازطریق همین منصب در دورهٔ اسلامی می‌توان به برخی اختیارات وزرگ فرمدار و قدرت وی در دورهٔ ساسانی نیز پی برد. در ادامه، چند وزیر دورهٔ اسلامی که از آن‌ها اندرزنامه و یا اندرزهایی بر جای مانده، با ذکر نمونه‌هایی از اندرزهایشان معرفی شده‌اند.

۲ـ۳ـ۱. ابوطیب مصعبی

إختلس حظّک فی دنیاک من أیدی الدهور — واغتنم یوماً ترجیحه بلهوٍ و سرور
واصنع العرف إلی کلِّ کفور و شکور — لک ما تصنع و الکفران یزری بالکفور
(ثعالبی، ۱٤۰۳ق، ج٤: ۹۰)

جهانـــا همانـــا فسوســـی و بـــازی — که بر کس نپـایی و بـا کـس نسـازی...
بـــه ظـــاهر یکـــی بیـــت پـــرنقش آزر — بـه بـاطن چـو خـوک پلیـد و گـرازی
هم از توست شـه مـات شـطرنج‌بـازان — تـــویی مهـــره داده بـــه شـــطرنج‌بـــازی
چـــرا زیرکاننـــد بـــس تنـــگ‌روزی؟ — چـرا ابلهـان راسـت بـس بـی‌نیـازی؟
چـــرا عمـــر طـــاووس و درّاج کوتـــاه — چـرا مـار و کـرکس زیـد در درازی؟
جهانـــا همانـــا از ایـــن بـــی‌نیـــازی — گنهکـــار مـــائیم و تـــو جـــای آزی
(لازار، ۱۳۴۲: ۴۸ـ۴۹)[۸]

۲ـ۳ـ۲. خواجه نظام‌الملک طوسی

ـ «پادشاه را چاره نیست از ندیمان شایسته داشتن و با ایشان گشاده و گستاخ درآمـدن، کـه بـا بزرگان امرا و سپاه‌سالاران لشکر نشستن بسیار شکوه و حشمت پادشاه را زیان دارد که ایشـان دلیر گردند؛ و در جمله هرکه را شغلی و عملـی فرمودنـد، او را نبایـد کـه نـدیمی فرماینـد و هرکه را ندیمی فرمودند، نباید که عملی فرمایند که بر حکم انبساط که بـر بسـاط پادشـاه دارد درازدستی کند و مردمان را رنج رساند» (نظام‌الملک، ۱۳۹۴: ۱۰۹).

ـ «در همه حال مداهنت و مهاندت بهتر از مخاشنت و مشاحنت اسـت و وفـاق و اشـفاق علی کلّ التقادیر بر طعان و ضرب ترجیح دارد» (تحفه، ۱۳۴۱: ۱۱۶).

۲ـ۳ـ۳. خواجه نصیرالدین طوسی

ـ «و زن صالح شریک مرد بود در مال و قسیم او در کدخـدایی و تـدبیر منـزل و نایـب او در وقت غیبت و بهترین زنان، زنی بود که به عقل و دیانت و عفت و فَطنت و حیا و رقّـت دل و تودّد و کوتاه‌زبانی و طاعت شوهر و بَـذل نَفـس در خـدمت او و ایثـار رضـای او و وقـار و هَیبت، نزدیک اهل خویش، مُتحلّی بود و عقیم نبود و بر ترتیب منزل و تقدیر نگاه داشـتن در انفاق واقف و قادر باشد...» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۹۹: ۱۳۹).

ـ «در سیروسلوک باید که قصد مقصد معیّنی کند و چون مقصد حصـول کمـال باشـد، از کامل مطلق پس نیت باید که مشتمل باشد بر طلب قدرت به حق‌تعالی که اوست کامل مطلـق و چون چنین باشد، نیتِ تنها از عملِ تنها بهتر باشد» (همو، ۱۳۸۶: ۶).

۲ـ۴. موبدان

موبدان ایرانی نه‌تنها پیش از اسلام، بلکه در دورهٔ اسلامی نیز همواره در حفظِ دین، فرهنگ و سنت‌های خویش سخت کوشا بودند و ازطریق نگارش کتب و رساله‌های مختلف و همچنین برپایی برخی سنّت‌های دیگر، سعی در پُربارتر نمودن و نیز نگهداری از آن‌ها در برابر قومِ غالب داشتند. یکی از این حوزه‌های فرهنگی که موبدانِ دورهٔ اسلامی بدان توجه نشان دادند و آثاری را نیز از خود به یادگار نهادند، حوزهٔ ادبیات تعلیمی و پند و اندرز بود. در ادامه به معرفی چند تَن از موبدان این دوره و آثاری که در پند و اندرز و یا مرتبط با آن نوشته‌اند، با ذکر نمونه‌هایی از اندرزهایشان، اشاره شده است.

۲ـ٤ـ۱. آذرفرنبغ فرخزادان

ـ «تا پدر زنده است، شوهر فقط با موافقت پدر است؛ و پس از پدر، فقط با موافقت سالار؛ جز آن نتوان کرد» (فرخزادان، ۱۳۸٤: ۲).

ـ «چه دروندان، که بمیرند، آن دروج که به زندگی با (ایشان) بود، (ایشان را) گیرد، به دوزخ (ایشان را) رهبری کند، نزدیکِ اهریمن» (همو، ۱۳۷۵: ۳۷).

ـ «بدیهی است که تمام خوبی‌ها آفریدهٔ اورمزد و همهٔ بدی‌ها ساختهٔ اهریمن است» (فرخزادان و امیدان، ۱۳۹۲: ۱۱۲).

ـ «پرسید که کِشتن خرد چه. او گفت که کِشتن خرد آموختاری و آب آن نیوشیداری و یار آن گزیداری و جای آن بهشتِ روشن همه آسانی» (آسانا، ۱۳۹۱: ۹۳).

۲ـ٤ـ۲. زادسپرم

ـ «نخست این[که] به مجادلهٔ ناراست نزد کسان مروید؛ ۲. اگر با شما به ستم رفتار کنند، دادگری پیش گیرید؛ ۳. خویدوده کنید که برای ادامهٔ نسل پاک بهترین کارهای زندگان است و عامل نیک‌زایی فرزندان است» (زادسپرم، ۱۳٦٦: ۳۷).

ـ «برای جای دادن پرهیزگاری ایزدان در خانهٔ خویش، راه نیکان را به خانهٔ خویش گشاده داشتن» (همان: ۳۹).

۲ـ٤ـ۳. منوچهر

ـ «همهٔ کار[های] ثواب آنانی که او از دین غیرایرانی و بددینی محافظت کرد و به به‌دینی

استوار ساخت و هر کار ثوابی که پس از آن کنند ـ که به‌سبب تلاش و خدمتی است که او کرد و آن‌ها به دین باقی ماندند و از بددینی رهایی یافتند ـ گویی که او خود رواج داده باشد» (منوچهر پسر گشن جم، ۱۳۹۷: ۱۱۹).

ـ «این سود است که برای آگاهی از دین ایزدان و بی‌گمانی (= یقین) به مزد مینوی، در تنگدستی خرسندتر، در سختی و تسلیم و آستانه (= بدبختی) چاره‌شناس‌تر و به نجات و رستگاری امیدوارتر باشند» (همان: ۱۲۷).

۲ـ٤ـ٤. امید اشوهیشتان

ـ «هر فردی که آرزوی انجام عمل خیری را دارد، بهترین و پرثمرترین راه این است که هر زمان فرصت انجام عمل خیری پیش آمد و انجام آن ضرورت داشت، آن را انجام دهد» (امید اشوهیشتان، ۱۳۷٦: ۹۵).

ـ «شرط اصلی بخشوده شدن و پاک گردیدن از گناه، توبهٔ خالصانهٔ قلبی است که می‌بایست از الفاظ و اعمال انسان [همیشه] نمایان باشد» (همان: ۱۰۷).

۲ـ٤ـ٥. زرتشت بهرام پژدو

مر آن را که باشد خرد رهنمای — نکو باشدش کار هر دو سرای
بدان تو حقیقت که ایزد یکی‌ست — مر او را همانند و انباز نیست
چو خواهی که باشی به دین درست — به هستیّ دادار بگرو نخست
(زرتشت بهرام پژدو، بی‌تا: ۱ـ۲)

نرفتن یک قدم بی‌امر یزدان — قدم بر جای بود همچو مردان
نگشتن چو قدم‌سستان به هر باد — بسان کوه بودن سخت‌بُنیاد
(ارداویراف‌نامه، ۱۳۹۱: ۳۷)

۲ـ٥. امیرزادگان و حکام ولایات

از دیگر شخصیت‌های سیاسی جامعهٔ ایرانی در دورهٔ اسلامی، که از آن‌ها اندرزنامه‌هایی برجای مانده است، باید از امیرزادگان و حاکمان محلی نام برد؛ همان‌هایی که زیر نظر پادشاه و سلاطینِ قلمروهای پهناورتر، مشغول امارت و حکمرانی بوده‌اند. در زیر به دو شخصیت

شاخص این گروه، که دو کتاب مهم اندرزی دورهٔ اسلامی نیز به قلم ایشان نوشته شده، اشاره شده است.

۲ـ۵ـ۱. مرزبان بن رستم

ـ «ای ملک، بدانک هرچند تو با جهان عقدی سخت‌تر بندی، او آسان‌تر فرومی‌گشاید و چندانک درو بیشتر می‌پیوندی، او از تو بیشتر می‌گسلد. جهان تو را ودیعت‌داری‌ست که جمع‌آوردهٔ تو را بر دیگران تفرقه می‌کند و ثمرهٔ درختی که تو نشانی، به دیگران می‌دهد و هر بساط که گستری، درنوردد و هر اساس که نهی، براندازد» (مرزبان بن رستم، ۱۳۸۹: ۱۹۹).

ـ «عاشق نیز نازِ معشوق چندان کشد که نیازمندِ او بود و با او چندان پیوندد که دل در مهرِ دیگری نبندد» (همان: ۳۸٦).

۲ـ۵ـ۲. عنصرالمعالی کیکاووس

ـ «و مردم باید که در آینه نگرد اگر دیدارش خوب بود، باید که کردارش چو دیدارش بود که از نیکویی زشتی نزیبد. نشاید که از گندم جو روید و از جو گندم» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۳۸).

ـ «اما با بی‌خردان هرگز دوستی مکن که دوست بی‌خرد از دشمن بخرد بتر بود؛ که دوست بی‌خرد با دوست از بدی آن کند که صد دشمن باخرد با دشمن نکند» (همان: ۱٤۰).

۳. نقد و بررسی

آنچه در ادامه می‌آید، حاصل غور و بررسی در موضوع مورد بحث، یعنی جامعهٔ اندرزگویان ایرانی در دورهٔ اسلامی است و بدین وسیله به چند نکته‌ای که حین مطالعه و نگارش پژوهشِ حاضر به دست آمده، اشاره می‌شود.

۳ـ۱. کیفیت و چگونگی اندرزگویی

اضافه شدن گروه ادیبان به اندرزگویان دورهٔ اسلامی، ازجمله تفاوت‌های دوره‌های پیش و پس از اسلام در این زمینه محسوب می‌شود؛ چه آنکه در دورهٔ پیش از اسلام از وجود ایشان در عرصهٔ اندرزگویی خبری نیست. در این دوره (پیش از اسلام)، دبیران در دربار حضور داشتند و کارهایی نظیرِ نامه‌نگاری، ثبت تواریخ و کارهایی از این قبیل بر عهدهٔ آن‌ها بود و

خنیاگران، بیشتر به داستان‌سرایی و سرایش منظومه‌های بزمی، آن‌هم در کنار بهره‌گیری از سازوآلات موسیقی می‌پرداختند. خنیاگرانی همچون باربد و نکیسا از این دسته هستند.[۹]

یک نکته که در اینجا نباید از قلم بیفتد این است که بین گروه شاعران و نویسندگان و سایر گروه‌های اندرزگو، یک تفاوت اساسی وجود دارد و آن اینکه برای بیشتر شاعران و تا حدودی نویسندگان، اندرز و پند در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد؛ بدین معنا که اینان از اندرز و پند به‌عنوان خمیرمایه و ابزاری در جهت بیانِ شاعرانه و هنری استفاده می‌کنند و درحقیقت برای آن‌ها چگونه گفتن، از چه گفتن مهم‌تر است؛ زیرا در حوزهٔ ادبیات اندرزی، «معنی‌آفرینی به حداقل می‌رسد و بیشتر معانی و مضامین همان‌هایی است که قبلاً گفته شده است. شاعران و نویسندگانی که به این حوزه روی می‌آورند، می‌کوشند معانی را به‌گونه‌ای جدید و هنری‌تر بیان کنند و لباس برازنده‌تری به آن‌ها بپوشانند» (خوئینی و رحمتیان، ۱۳۹۵: ۶۰). به همین دلیل است که در میان اندرزهای شاعران و نویسندگان دورهٔ اسلامی، مضامین همواره تکرار می‌شوند و بسیار دیده می‌شود که مضمونی اندرزی از دورهٔ پیش از اسلام، در آثار تعلیمی بسیاری از اُدبای دورهٔ اسلامی تکرار شده است؛ البته در جامه‌ای نو و با تصویری جدید و اگر به بررسی بینامتنی این‌گونه مضامین پُرکاربرد پرداخته شود، می‌توان کتاب مستقلی را از آن‌ها استخراج نمود. این امر، یعنی نگاه ابزاری به مضامین اندرزی در میان گروه ادیبان، درست نقطهٔ مخالفِ دیگر گروه‌های اندرزگوست که برایشان آنچه مهم است، آن چیزی است که انجام دادنش سفارش می‌شود یا پرهیز از انجام آن توصیه می‌شود، نه چگونه گفتن آن.

شاعران و نویسندگانِ دورهٔ اسلامی، نسبت به سایر گروه‌های اندرزگو، در حوزهٔ پندگویی و اندرزنامه‌نویسی فعال‌تر بوده‌اند و حجم اندرزهای به‌جامانده از آنان بسیار بیشتر از سایر گروه‌هاست و کمتر کتاب ادبی در دورهٔ اسلامی را می‌توان یافت که در آن به‌نحوی به مضامین و موضوعات تعلیمی پرداخته نشده باشد. علت اصلی این امر را نیز باید در شمار فراوان شاعران و نویسندگان دورهٔ اسلامی، نسبت با سایر گروه‌های اندرزگو و طبع‌آزمایی ایشان در موضوعات مختلف ادبی و ازجمله مضامین تعلیمی و اندرز دانست؛ دیگر اینکه سایر گروه‌های اندرزگو با توجه به اشتغالِ به امور دیگر (= شاهان، حُکام و وزیران، سرگرمِ امور سیاست و مُلک‌داری و موبدان، تبیین مسائل شرعی و دفاع از دیانت خود در برابر

تهمت‌ها، در کنارِ محدودیت‌های موجود) فرصت و ارادهٔ کمتری را برای پرداختن به اندرز و نگارش رسالات تعلیمی داشته‌اند.

شاعران و نویسندگان، هم آثار و نوشته‌هایی صرفاً تعلیمی را سروده و نگاشته، نظیر *مخزن‌الاسرار* نظامی و *گلستان* سعدی و هم در لابه‌لای مطالب مختلف به پند و اندرز پرداخته‌اند. مانند اندرزهای موجود در اشعار شاعرانی همچون رودکی، فردوسی و سایر شاعران. نکتهٔ دیگر اینکه در آثار و نوشته‌های آنان، مضامین و موضوعات تعلیمیِ بیان‌شده، گاه طبقه‌بندی شده‌اند و مخاطب می‌داند که در این کتاب، به چه موضوعاتی پرداخته شده است و اندرزها و نصایح در چه حوزه‌ای هستند؛ حال‌آنکه در نمونه‌های مشابه در پیش از اسلام، کمتر به چنین مواردی برمی‌خوریم و بیشتر، مضامین و موضوعات مختلف و پراکنده‌ای از جانب آن‌ها در یک رسالهٔ کوتاه تعلیمی، جمع‌آوری شده است.

در این دوره نیز به‌مانند دورهٔ پیش از اسلام، به شاهانی برمی‌خوریم که به پند و اندرز توجه نشان داده و اندرزنامه‌ها و پندهایی از خویش به یادگار نهاده‌اند، که گاهی به‌صورت اندرزنامه است در خطاب به جانشین، به‌مانند نمونه‌های به‌جامانده از دورهٔ ساسانی و گاهی در قالب شعر و به‌مانند شاعران این دوره. اما اندرزگویی شاهان و اُمرا در دورهٔ اسلامی یک تفاوت اساسی با نمونه‌های مشابه در دورهٔ پیش از اسلام دارد و آن اینکه نسبت به آن در مقیاس بسیار پایین‌تری قرار دارد و شاهان دورهٔ اسلامی کمتر به موضوع اندرزگویی به‌عنوان یک سنّت فرهنگیِ مهم توجه کرده‌اند. اگر در آن دوران و به‌ویژه دورهٔ ساسانیان، کمتر پادشاهی وجود داشت که از وی اندرزی برجای نمانده باشد، در دورهٔ اسلامی کمتر شاهی را می‌توان یافت که به اندرزگویی پرداخته باشد، چه رسد به آنکه اندرزنامه‌ای نیز به یادگار نهاده باشد. در این دوره به‌جز پندنامهٔ امیر سبکتکین به پسرش محمود و نیز نامهٔ اندرزی طاهر بن حسین به پسرش، اندرزنامهٔ دیگری از جانب شخص شاه، سلطان، امیر و دیگر فرمانروایان وجود ندارد. دراین‌باره، حتی اگر امیرزادگان و حُکام محلی را نیز زیرمجموعهٔ شاهان و سلاطین قرار دهیم، بازشمار آن‌ها ـ به نسبت دورهٔ پیشین ـ کم و انگشت‌شمار است. البته طبیعی است که در میان نامه‌ها و سخنانی که از ایشان در میان کُتب مختلف نقل شده است، بتوان اندرزهایی را یافت؛ ولی حقیقت آن است که در دورهٔ اسلامی، اندرزگویی

در میان پادشاهان و اُمرا عمومیت و جذابیت چندانی ندارد. در این دوره، شاهان بیشتر از آنکه اندرزگو باشند، مخاطب اندرز قرار می‌گیرند و به عوالم شعری بیشتر التفات نشان می‌دهند. وقتی پادشاه بزرگی همچون سنجر سلجوقی، که یکی از بزرگ‌ترین سلاطین دورهٔ اسلامی نیز محسوب می‌شود، در مورد خود چنین می‌گوید: «اگر بگویند مثال‌ها به توقیع ما یافته‌اند، معلوم است که ما خواندن و نوشتن ندانیم» (اقبال، ۱۳۹۵: ۳۱۶)؛ که نشانگر بی‌سوادی پادشاه بزرگ و مقتدری همچون سنجر سلجوقی و از نکته‌های حائز اهمیت در تاریخ و فرهنگ ایران دورهٔ اسلامی محسوب می‌شود و می‌تواند نشانگر وضع سواد در میان اُمرا و سلاطین این دوره ـ البته نه در همهٔ موارد ـ باشد. از دیگر سلاطین و اُمرای این دوره که بیشترِ دوران حکومت خویش را سرگرم جنگ و لشکرکشی و توجه به حواشی حکومت بوده‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که به مقوله‌های فرهنگی و ازجمله پرداختن به اندرز و اندرزگویی، نگاه ویژه‌ای داشته باشند.

در دورهٔ اسلامی، وزیران نقش پررنگ‌تری را در جامعه ایفا می‌کنند؛ به‌طوری‌که در این دوره و در میان کتب تاریخی از وزیرانِ بانفوذِ فراوانی سخن به میان آمده و این درست عکس دورهٔ پیش از اسلام است؛ زیرا از وزیران تاریخی پیش از اسلام تا قبل از حکومت ساسانیان هیچ اطلاعی در دست نیست و در دورهٔ پادشاهی ساسانی نیز به‌جز بزرگمهر بختگان ـ که پیرامون وی را نیز هاله‌ای از افسانه‌ها فرا گرفته است ـ از مابقی جز نام و نشانی، اطلاعات بیشتری به جا نمانده است. «اینکه بیشتر مورخینی که به عصر ساسانی می‌پرداخته‌اند به‌ندرت از وزیران آن دوره یاد کرده‌اند، خود می‌تواند دلیلی بر این باشد که نهاد وزارت در آن دوره نهاد قدرتمندی نبوده و یا حداقل در مورد شخص شاه نهادی ضعیف بوده است» (نوحه‌خوان، ۱۳۹۹: ۹٤). در دورهٔ اسلامی، وزیران همچنان به اندرزگویی می‌پردازند و به‌ویژه خطاب به شخص اول جامعه. برخی از آن‌ها حتی به نگارش کتاب‌هایی مستقل و جامع برای اندرز و راهنماییِ شاه مبادرت جسته‌اند؛ نظیر خواجه نظام‌الملک در *سیاست‌نامه*. برخی نیز که از طبع شعر و شاعری بهره‌مند بوده‌اند، به‌مانند شاعران در لابه‌لای اشعارشان و به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم به اندرزگویی پرداخته‌اند؛ نظیر ابوطیب مصعبی. البته این نکته را نباید فراموش شود که در این دوره با وجود اینکه مقام وزارت پس از مقام

پادشاهی، در بالاترین سطح قرار دارد، با وزیری همچون بزرگمهر سروکار نداریم که بـه‌ماننـد او به اندرزگویی توجه و التفات ویژه نشـان داده باشـد. ازآنجاکـه در بیشـتر مـوارد، مخاطـب اصلی اندرزهای وزیر، شخص شاه و سلطان است، می‌بایست در بیـان آن‌هـا نهایـت دقـت و ظرافت را به خرج می‌داد تا مبادا موجب خشـم و غضـب وی واقـع شـود و یـا اینکـه مـورد پذیرش قرار نگیرد؛ به همین دلیل وقتی‌که وزیری همچـون خواجـه نظـام‌الملـک مـی‌خواهـد کتابی را در نصیحت به پادشاه بنویسد، بیشتر پندهای مـد نظـر خـود را در قالـب حکایـات و داستان‌های تاریخی بیان می‌کند و به‌شیوهٔ غیرمسـتقیم، مخاطـب خـویش را مـورد خطـاب و اندرز قرار می‌دهد.

از دیگر نکات قابل توجه در دورهٔ اسلامی، ادامه یافتن سـنت انـدرزگویی توسـط موبـدان این دوره است. شاید در نگاه نخست چنین تصور شود که در دورهٔ اسـلامی، دیگـر مجـال و فرصت مناسبی در اختیار موبدان، که از جانب روحانیـان دیـن جدیـد در تنگنـا قـرار دارنـد، وجود ندارد که بتوانند و بخواهند سنت‌های سلف خویش را ادامه دهند؛ اما بـا همـهٔ ایـن‌هـا، این سنّت نیز به‌مانند برخی از آیین‌های دیگر، توسط موبدان پیگیری می‌شود؛ به‌طـوری‌کـه در این دوران، جامع‌ترین و مفصل‌ترین اندرزنامهٔ زردشتی، یعنی *کتاب ششم دینکـرد* را موبـدانی همچون آذرفرنبغ فرخزدان و آذرباد امیدان گردآوری و تدوین می‌کنند. البته ناگفته نماند که در این دوره، دیگر از رسالات کوتاه اندرزی و پندهای فراوان از جانب این دسـته از انـدرزگویان خبری نیست و موبدان این دوره، بیشترِ کتـاب‌هـا و نوشـته‌هـای خـود را در راسـتای اثبـات حقانیت دین زردشتی و نیز پاسخ‌گویی به سؤالات فقهی و حقوقی جامعهٔ زردشتیان نگاشته‌اند و کمتر پیش می‌آید که از موبدان این دوره، اندرزی در مسائل فردی و تدبیر منزل دیده شود.

۳ـ۲. نقد اندرزگویی دورهٔ اسلامی

همان‌طور که گفته شد، در دورهٔ اسلامی، اندرزگویی در میان طبقهٔ حاکم و سلاطین بـه‌شـدت رو به ضعف و کاستی می‌نهد؛ به‌طوری‌که از میان تعداد فراوان اُمرا و سلاطین این دوره، فقـط از دو نفر، یعنی امیر سبکتکین و طاهر بن حسین، اندرزنامه‌ای در دست اسـت و جـز ایـن، از هیچ شاه و امیری پندنامه‌ای برجای نمانده است، مگر تعدادی پند و اندرز بـه‌صـورت پراکنـده در لابه‌لای اشعار و نامه‌ها و نوشته‌های دیگر. در عـوض، گـروه شـاعران و نویسـندگان دورهٔ

اسلامی، به‌مانند پادشاهان و موبدانِ پیش از اسلام، به اندرز و پند توجهی ویژه نشان می‌دهند و جانشین واقعی آنان در این زمینه محسوب می‌شوند. اما علت این موضوع، یعنی بی‌توجهی شاهان دورهٔ اسلامی به مقولهٔ اندرز و استقبال بی‌نظیر ادیبان به آن را باید در اوضاع‌واحوال سیاسی‌اجتماعیِ حاکم بر سرزمین ایران جست‌وجو کرد. بنابر مستندات تاریخی، بر جامعهٔ ایران پیش از اسلام، از گذشته‌های دور و تا پایان حکومت ساسانیان، نظام طبقاتی ویژه‌ای حکم‌فرما بود و با دقت و وسواس فراوانی نیز مراعات می‌شد؛ «نظام طبقاتی حاکم بر جامعهٔ ایران باستان، نظامی مستحکم بود و تداوم حاکمیت آن در طی سالیانی دراز، آنان را به‌نحوی قانع کرده بود که هر فرد سرنوشت خود را بپذیرد، موقعیت اجتماعی‌اش را قبول کند، به حقوق دیگران احترام گذارد، به کار و پیشهٔ خود علاقه‌مند باشد و همچنان‌که استعداد و شایستگی‌هایش حکم می‌کند به حرفهٔ خویش وفادار بماند» (العاکوب، ۱۳۷٤: ۳٦). از قراین موجود و اندرزنامه‌هایی که از چند گروه معدود در پیش از اسلام بر جای مانده است، چنین به ذهن متبادر می‌شود که در ایران باستان و بنابر همان نظام طبقاتی رایج، فقط برخی افراد و گروه‌ها می‌توانسته‌اند به اندرز و اندرزنامه‌نویسی ـ به‌صورت ویژه ـ بپردازند و یکی از آن گروه‌ها، پادشاهان بودند. پادشاهان از همان دوران کودکی، زیر نظر موبدان، که متولی امر آموزش در کشور بودند، در حوزه‌های مختلف و ازجمله اخلاق و سیاست، آموزش می‌دیدند. «روحانیون درستکار واسطهٔ بین جامعه و خدایان‌اند و حاکمان را خصوصاً و جامعه را عموماً، تعلیم می‌دهند» (کرین بروک، ۱۳۸۸: ۹۳). بنابراین پس از آنکه به مقام پادشاهی می‌رسیدند، با توجه به دانش و معلومات کسب‌شده و همچنین برطبق سنّت اندرزگویی که از قبل توسطِ شاهان پیشین به وجود آمده بود، به اندرزگویی و نگارش عهد و رساله‌های اندرزی برای عامهٔ مردم و همچنین جانشینان آن‌ها مبادرت می‌جستند و گواه آن، شمار فراوان اندرزهایی است که از ایشان تا روزگار ما به یادگار مانده است. اما در دورهٔ اسلامی، این نظام طبقاتی به‌یک‌باره فروریخت و جای خود را به برابری و مساوات اجتماعی داد؛ درنتیجه بسیاری از موضوعات مرتبط با آن نظام طبقاتی نیز رنگ باخت و به‌سرعت رو به افول و فراموشی نهاد. یکی از این موضوعات، توجه به اندرز و اندرزگویی در میان پادشاهان و اُمرا بود. در دورهٔ اسلامی، به‌دلیل فقدان ثبات و آرامش کافی، و شورش‌های مکرر از یک

سو و نیز بدوی بودن و بی‌اصالتی خانوادگی برخی خاندان‌های حکومتگر ازسوی دیگر، و همچنین جایگزینی سنّت شعر و شاعری و شاعرپروری به‌جای سنّت‌های فرهنگی پیشین، موضوع اندرز و اندرزگویی ازسوی شاهان و امیران این دوره به‌ندرت پیگیری و انجام می‌شود. علت اصلی روی آوردنِ شاعران و نویسندگان دورهٔ اسلامی به اندرزگویی را نیز باید با فروریختن نظام طبقاتی عصر ساسانی مرتبط دانست؛ زیرا در دورهٔ اسلامی از آن سخت‌گیری‌های دورهٔ پیشین خبری نیست و دیگر دلیل و مانعی پیشِ روی گروه ادیبان ایرانی قرار ندارد تا آن‌ها را از مقوله‌هایی همچون اندرزگویی و اندرزنامه‌نویسی برحذر دارد.

عمومیت یافتن اندرزگویی در دورهٔ اسلامی و اقبال شاعران و نویسندگان بدان، دارای جنبه‌های مثبت و منفی نیز بوده است. بیرون آمدن سنت اندرزگویی از دربارها و آتشکده‌ها و رویکرد همه‌جانبهٔ ادیبان به آن، سبب استفاده از ظرفیت و نبوغ شاعران و نویسندگان در این حوزه شد؛ چراکه این گروه اخیر، به‌مانند سلف خویش، یعنی دبیران و حتی خنیاگرانِ پیش از اسلام، باید در انواع علوم زمانهٔ خویش دستی داشته باشند و به قول نظامی عروضی، «در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم، مستطرف؛ زیرا چنان‌که شعر در هر علمی به کار همی‌شود، هر علمی در شعر به کار همی‌شود... اما شاعر بدین درجه نرسد الّا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده‌هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همی‌خواند و یاد همی‌گیرد که درآمد و بیرون‌شدِ ایشان از مضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده است، تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسّم شود و عیب و هنر شعر بر صحیفهٔ خرد او منقّش گردد، تا روی در ترقی دارد و طبعش به جانب عُلو میل کند...» (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۱٤۳). در ادامه و با ذکر مثال‌هایی، چگونگی بهره‌گیری از ظرفیت و نبوغ شاعران و نویسندگان در دورهٔ اسلامی، در موضوع مورد بحث ما، یعنی اندرزگویی، به‌خوبی نشان داده شده است.

آذرباد مارسپندان، روحانی معروف دورهٔ ساسانی، در اندرزنامه‌اش، پسرش را این‌گونه مورد خطاب قرار داده است: «هرچه برایت نیک نیست، به دیگر کس نیز مکن» (آذربادِ مهرسپندان، ۱۳۷۹: ۷۷). مضمون این اندرز به مرور زمان و به‌واسطه، به دورهٔ رودکی در اوایل قرن چهارم هجری رسیده و وی در اشعارش، همین اندرز را این‌گونه ادا کرده است:

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس — تا کس نکند رنجه به در کوفتنت مُشت

(رودکی، ۱۳۸۳: ۲۷)

پس از رودکی، فردوسی نیز همین اندرز را در *شاهنامهٔ* خویش به‌شیوهٔ زیر بیان کرده است:

هرآن چیز کانت نیاید پسند — دل دوست و دشمن بر آن بر مبند

(فردوسی، ۱۳۸٦، ج۷: ٤)

ناصرخسرو نیز دراین‌باره چنین می‌گوید:

به کس مپسند آنچه‌ت ناپسند است — که واجب کشتن مار از گزند است

مشو کس را به کین خانه‌برانداز — که هرکس بد کند یابد بدی باز

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ٥٦۸)

در قرن هفتم، سعدی نیز در *بوستان*، اندرز فوق را به‌گونهٔ دیگری بیان کرده است:

چه نیکو زده‌ست این مثل برهمن — بود حرمت هرکس از خویشتن

چو دشنام گویی دعا نشنوی — به‌جز کِشتهٔ خویش ندروی

(سعدی، ۱۳۸۷ الف: ۱٥٤)

هرچند اندرز گفته‌شده ازسوی آذرباد در نوع خود و ازجهت ایجاز و اختصار زیباست، آیا می‌توان میان آن و اندرزهای مشابه از شاعران دورهٔ اسلامی که با بهره‌گیری از ظرایف ادبی، برای هنری‌تر شدنِ آن مضمون اندرزی کوشیده‌اند، از منظر زیبایی‌شناسی تفاوتی قائل نشد؟ و یا اندرز زیر از بهزاد فرخ فیروز، روحانی دورهٔ ساسانی:

«خرد داشتار پناه جان [است] خرد بوختار (= نجات‌دهنده) فریادرس تن [است]» (بهزاد فرخ فیروز، ۱۳٤٦: ۳۷)؛ که در *شاهنامهٔ* حکیم ابوالقاسم فردوسی با ظرافت و تصویرسازی ادبی، این‌گونه بیان شده است:

خرد چشم جان است چون بنگری — که بی‌چشم شادان جهان نسپری

نخست آفرینش خرد را شناس — نگهبان جان است و آن سه پاس

سه پاس تو چشم است و گوش و زبان — کزین سه بود نیک و بد بی‌گمان

(فردوسی، ۱۳۸٦، ج۱: ٥)

البته نمونه‌های بسیار دیگری که مجال ذکرشان نیست و ذکر تنها تعدادی از آن‌ها، باعث اطناب نوشته می‌شود و ما در اینجا و برای نمونه، فقط به دو مورد از آن‌همه اشاره کردیم. اما همان‌طور که گفته شد، عمومیت یافتن اندرزگویی در دورهٔ اسلامی، در کنار جنبهٔ مثبت، نکتهٔ منفی نیز داشته و عیب آن در این است که در این دوره، دیگر از تخصص‌گرایی‌ای که در بیشتر منابع به‌جامانده از دورهٔ پیشین دیده می‌شود، خبری نیست و در نمونه‌های فراوانی از آثار این دوره می‌بینیم که شخص شاعر و یا نویسنده، مخاطب خود را به چیزی سفارش می‌کند و یا از امری برحذر می‌دارد که هیچ‌گونه تخصصی دربارهٔ آن و حتی آشنایی با رسوم و آیین آن را ندارد و فقط به‌صرف خواندن آن در کتابی و یا شنیدن از فرد دیگری، به بیان آن مبادرت جسته است؛ بنابراین باید در پذیرش بی‌چون‌وچرای آن قدری درنگ نمود و احیاناً از پذیرش آن سر باز زد. به دیگر سخن، پس از اسلام و با عمومی شدن ادبیات اندرزی، خالقان این‌گونه آثار، شاعران و نویسندگانی هستند که به‌دلیل تخصص در فن نویسندگی و شاعری، آثاری را که خلق کرده‌اند بسیار زیباتر از بیان سادهٔ اندرزنامه‌های پیشین است و بسیار دیده می‌شود که شاعر و نویسنده‌ای، مضامین اندرزی را از دیگران به عاریت گرفته و به‌شیوه‌ای بس بدیع و زیبا بیان کرده است؛ اما مطلب مهم اینکه موضوع اندرزها از حوزهٔ تخصص اندرزگویان خارج می‌شود. با بررسی آثار پیش از اسلام در حوزهٔ پند درمی‌یابیم که محتوای بیشتر آنان با تخصص شخصِ اندرزگو در تناسب کامل است. پادشاهان، بیشتر در حوزهٔ سیاست و جامعه، موبدان نیز بیشتر دربارهٔ مسائل دینی و اخلاق فردی و خانوادگی اندرز می‌دهند؛ پس با تعمق در اندرزنامه‌های آنان، کمتر موردی را می‌توان یافت که خارج از چارچوبِ مشخصِ حوزهٔ فعالیت شخص اندرزگر باشد. برای مثال، *عهد اردشیر بابکان* که برای جانشین و جانشینانش نوشته شده، از ۳۶ اندرز تقریباً مفصل تشکیل شده است که تمامی آن در موضوعات مختلفِ مرتبط با کشوداری و ادارهٔ مملکت، نظیرِ «برای منش شاه هیچ‌چیز زیانمندتر از همنشینی بی‌خردان و سخن‌گویی با فرومایگان نیست» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۱۰۵)، نوشته شده است و اندرزی خارج از این موضوعات در این پندنامه دیده نمی‌شود. یا *اندرزنامهٔ آذرباد مارسپندان* که برای فرزندش به نگارش درآمده، از ۱۵۴ اندرزِ عموماً کوتاه تشکیل شده که تماماً در موضوعاتِ مرتبط با اخلاق فردی، تدبیر منزل و دیگر

موضوعات دینی است و جز چند اندرز معدود نظیرِ «اندر معاهده‌ها، حکم دروغ مهر مه‌زن» (آذربادِ مهرسپندان، ۱۳۷۹: ۷۸)، مواردی خارج از موضوعاتِ یادشده در آن دیده نمی‌شود. *گاهان* زردشت نیز از ۵ سرود و ۲۳۸ گفتار تشکیل شده که همهٔ آن یا در نیایش و گفت‌وگوی میان زردشت و اهورامزداست و یا شامل اندرزهایی است که به‌صورت مستقیم و گاه غیرمستقیم در موضوعاتِ مرتبط با دین‌داری، ازجمله سفارش به اشه و راست‌کرداری، نظیرِ «تیره‌روزی از آنِ دُروَند است و بهروزی بهرهٔ کسی شود که پایبند "اشه" است» (اوستا، ۱۳۹۲، ج۱: ۷۸) بیان شده‌اند. و بسیاری نمونه‌های دیگر.

اما پس از اسلام، محتوای اندرزها با تخصص شخص اندرزگو و به‌ویژه شاعر یکی نیست. شاعر نه فیلسوف است نه وزیر نه لشکری و نه پادشاه؛ لذا آنچه از پند در آثارش از این موضوعات دیده می‌شود، برخلاف دورهٔ پیشین، حاصل تجربه‌های زیستی وی نیست؛ بلکه همان چیزهایی است که نویسنده و شاعر از آثار دیگران خوانده است؛ بدین سبب گهگاه در دیوان یک شاعر و یا در اثر یک نویسنده به اندرزهایی برمی‌خوریم که ضدونقیض‌اند و نشان می‌دهد که وی مجموعهٔ اندرزهایی را در اثر خود جمع کرده که گاه حتی همدیگر را ابطال می‌کنند. نمونه‌هایی قابل توجه از این موارد را می‌توان در میان اندرزهای سعدی به‌ویژه در کتاب *بوستان* و اندرزهای عنصرالمعالی کیکاووس در کتاب *قابوس‌نامه* و دیگر آثار تعلیمی این دوره مشاهده کرد. برای روشن‌تر شدن موضوع، بهتر است با ذکر یک نمونه، به توضیح آن پرداخته شود.

سعدی در باب اول *بوستان*، به نصیحت و اندرز سلطان زمانه‌اش، در موضوعات مختلف می‌پردازد؛ ازجمله:

مزن با سپاهی ز خود بیشتر — که نتوان زد انگشت با نیشتر

(سعدی، ۱۳۸۷ الف: ۷۳)

عیبی که در این اندرز به چشم می‌خورد، این است که آیا سعدیِ شیرازی که همهٔ عمر خویش را به سیروسیاحت و تدریس و تعلّم و شاعری و نویسندگی گذرانده است و هیچ تجربه‌ای در امور مربوط به لشکرکشی و نظامی‌گری ندارد، می‌تواند اندرزگوی مقبول و پذیرفته‌شده‌ای در امور لشکرکشی و سپاهی‌گری باشد؟ هرچند سعدی شاعر و نویسنده‌ای با

دانش است که در بیشتر علوم زمانهٔ خویش نیز غور نموده است و به‌احتمال زیاد این اندرز را نیز از خود نمی‌گوید ، بلکه مضمون آن را از کسی و جایی عاریت گرفته است، درهرصورت نمی‌توان منکر این حقیقت شد که پذیرش این اندرز که از شخص غیرمرتبطی در امر لشکرکشی بیان شده است، از جانب سلطان باید با دیدهٔ تردید نگریسته شود. این مسئله در بیت دیگر *بوستان* تقویت می‌شود؛ جایی که سعدی می‌گوید:

شب تیره پنجه سوار از کمین　　چو پانصد به هیبَت بدرّد زمین

(همان: ٧٤)

در اینجا سلطان که مخاطب سعدی است، با دو نظریهٔ مختلف در مواجهه با دشمنانِ از خود بیشتر و قوی‌تر، مواجه می‌شود؛ سعدی یک بار می‌گوید که اصلاً نباید با دشمنی که تعدادشان از تو بیشتر است به نبرد بپردازی چراکه حتماً شکست خواهی خورد؛ اما چیزی نمی‌گذرد که نظر وی تغییر می‌یابد و معتقد است که با شبیخون زدن بر دشمنان، می‌توان بر آن‌ها چیره شد؛ حتی اگر شمار سپاهیانِ از تعداد نیروهای دشمن کمتر باشد. یا در جای دیگر می‌گوید:

چو دستی نشاید گَزیدن ببوس　　که با غالبان چاره زَرق است و لوس

(همان: ٧٣)

که خلاف نظر جنگاوران است که کشته شدن به دست دشمنان در میدان جنگ را به زندگی با ذلت ترجیح می‌دهند؛ نظیر این سخنان رستم فرخزاد، فرمانده سپاهیان ایران در جنگ با تازیان، خطاب به سعد وقاصؓ:

بگویش که در جنگ مردن به نام　　به از زنده دشمن بدو شادکام

(فردوسی، ١٣٨٧، ج٨: ٤٢٩)

پس در اینجا یک اشکال اساسی در پذیرش این‌گونه اندرزها به وجود می‌آید که از نداشتن تخصص به‌ویژه از جانب ادیبان دورهٔ اسلامی نشئت می‌گیرد؛ و نقطهٔ تاریکی که در مناسبات سیاسی‌اجتماعی این دوران به چشم می‌خورد اینکه چرا شخص اول جامعه باید آیین لشکرکشی را از یک ادیب بیاموزد؟ درحالی‌که در دورهٔ پیشین و حتی در بدترین اوضاع آن، یعنی دورهٔ یزدگرد سوم، فرد کارآزموده‌ای همچون رستم فرخزاد حضور دارد که راه

ورسم درست لشکرکشی و نبرد را با پادشاه در میان بگذارد؛ جایی که یزدگرد را این‌گونه مورد اندرز قرار می‌دهد: «در جنگ، تأمل از شتاب بهتر است و اینک تأمل باید، که جنگ سپاهی از پس سپاهی دیگر، از هزیمت یکجا درست‌تر می‌نماید و برای دشمن سخت‌تر است...» (طبری، ۱۳۸۳، ج۵: ۱۶۷۲).

و این خود جای بسی شگفتی است که شاهی که خود باید اندرزگو باشد و احیاناً اندرزنامه‌ای نیز از خود به یادگار بگذارد، در این دوره، مخاطبِ اندرز آن‌هم از مرجعی غیرتخصصی قرار می‌گیرد! نکتهٔ جالب اینکه سعدی در رساله‌ای تعلیمی که با عنوان *نصیحة الملوک* شناخته می‌شود و در آن ملوک و سلاطین را اندرز داده، به این‌گونه اندرزهای تخصصی نپرداخته است و بیشتر مضامینِ اندرزی این رساله دربارهٔ سفارش به رعیت‌نوازی، ترغیب به اخلاق حَسَنه و موضوعاتی این‌چنینی است. نظیر اندرزهای زیر:

ـ «پیران ضعیف و بیوه‌زنان و یتیمان و محتاجان را همه‌وقت امداد می‌فرماید که گفته‌اند که هرکس که دستگیری نکند، سروری را نشاید و نعمت بر او نپاید» (سعدی، ۱۳۸٤: ۸۸۸)؛

ـ «در همه حال از مکر و غدر ایمن ننشیند و اندیشه کند تا حاسدان فرصت غنیمت شمارند» (همان، ۸۹۰)؛

ـ «عمل به کسی ده که دستگاهی دارد وگرنه به‌جز سوگند حاصل نبینی» (همان، ۸۹٦).

البته این تناقض‌گویی در دورهٔ اسلامی، فقط به گروه شاعران و نویسندگان محدود نمی‌شود؛ بلکه حتی در آثار وزیر طراز اوّلی همچون خواجه نظام‌الملک نیز به چشم می‌خورد. برای مثال، خواجه نظام‌الملک در ابتدای *سیاست‌نامه*، این‌چنین اندرز می‌دهد: «چاره نباشد پادشاه را از آنکه در هفته دو روز به مظالم بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بی‌واسطه» (نظام‌الملک، ۱۳۹٤: ۹)؛ اما خود وی در پایان کتاب و با نظری متناقض با آنچه در ابتدا گفته بود، چنین می‌گوید: «...پس این در بر ایشان نباید بستن تا حاجت غریب و شهری که حاضر آیند، جمله را جمع کنند و بر جای نویسند و هیچ‌کس به‌جز پنج کس معتمد و عاقل نباید که آن سخن بگویند و بر آن جمله مثال بستانند، چون مثال بدیشان رسد باید که درحال بازگردند...» (همان: ۲۹۱). همان‌طور که مشاهده می‌شود، خواجه یک بار از سلطان می‌خواهد که خود بی‌واسطه به مظلمه بنشیند و دادخواهی مظلومان

را بشنود، اما در جای دیگری و بـه‌دنبـال مصـلحت دیگـری، از سـخن پیشـین خـود عـدول می‌نماید و از مخدوم خویش می‌خواهد که مظلومان به‌واسطهٔ پنج معتمد، سخن خویش را بـه گوش پادشاه برسـانند. همچنـین، باآنکـه خواجـه نظـام‌الملـک کتـاب خـویش را بـه ابـواب جداگانه‌ای تقسیم کرده و هر باب آن را به موضوعی مشخص اختصاص داده، همواره به ایـن تقسیم‌بندی وفادار نمانده اسـت و گـاهی خلـط مبحـث و تکـرار مکـررات ـ آن‌هـم بـدون هیچ‌گونه تغییری در طرز بیان ـ در آن دیده مـی‌شـود. بـرای مثـال، در فصـل هفـدهم کتـاب *سیاست‌نامه* ذیل عنوان «اندر ندیمان و نزدیکان و ترتیب کار ایشان» می‌خوانیم کـه «پادشـاه را چاره نیست از ندیمان شایسته داشتن و با ایشان گشاده و گستاخ درآمدن که با بزرگـان امـرا و سپاه‌سالاران لشکر نشستن بسیار، شکوه و حشمت پادشاه را زیان دارد که ایشان دلیـر گردنـد» (همان: ١٠٩). سپس در جای دیگری و در فصلی بـا عنـوان «انـدر ترتیـب مجلـس شـراب و شرایط آن»، همان سخنان خود را در مورد ندیمان، آن‌هم بدون بهره‌گیری از شیوهٔ بیـانی تـازه، تکرار می‌کند که مستحسن نمی‌نماید. آن سخن چنـین اسـت: «پادشـاه را از نـدیمان شایسـته گزیر نیست که اگر با بندگان بیشتر نشیند، حشـمت پادشـاه را زیـان دارد و حرمـت شکسـته شود و رکیک‌طبعی باشد که ایشان خدمت را نشایند و اگر با بزرگان و سپاه‌سالاران و عمیـدان محتشم مخالطت بیشتر کنند، شـکوه پادشـاه را زیـان دارد» (همـان: ١٤٩ــ١٥٠). و ایـن البتـه جدای از اشتباهات تاریخی است که در کتاب *سیاست‌نامه* به چشم می‌خورد که آن‌هم به‌دلیـل مورّخ نبودن خواجه و بی‌دقت از جانب وی، در نقل حوادث و رویدادها رخ داده اسـت؛ چـه هدف اصلی وی در وهلهٔ نخست، پند اسـت و انـدرز، نـه نوشـتن کتـاب تـاریخی؛ ولـی بـه هرروی، وجود این‌گونه موارد در این کتاب نیز سند دیگری از رعایت نکردن تخصص‌گرایـی در این دوره است. برای مثال، حکایت فصل چهلم کتاب که در آن، ساختن شهر بدخشان بـه هارون و همسرش زبیده نسبت داده شده است و حـال‌آنکـه پیـدایش ایـن شـهر بـه دورانـی کهن‌تر برمی‌گردد و گویا همسر وی، یعنی زبیده، در این شهر دژ و بارویی ساخته اسـت و نـه همهٔ شهر را، یکی از اغلاط تاریخی این کتاب محسوب می‌شود.[١٠]

٤. نتیجه‌گیری

با مطالعه و بررسیِ جامعهٔ اندرزگویان ایرانی، چنین حاصل می‌شود کـه در هـر دوره، افـراد و

گروه‌های خاصی، متوجه ارزش پند و اندرز بوده‌اند. در حوزهٔ مورد مطالعهٔ ما (دورهٔ اسلامی)، موضوع، اندکی با نمونهٔ مشابه در پیش از اسلام متفاوت است. اگر از دورهٔ پیش از اسلام، اندرزهای فراوانی از پادشاهان بر جای مانده است، در دورهٔ اسلامی کمتر شاه و امیری را می‌توان یافت که به نوشتن اندرزنامه و یا عهدی برای جانشینش مبادرت ورزیده باشد که دلیل آن را نیز باید در اوضاع‌واحوال جامعهٔ ایرانی جست‌وجو کرد؛ چه آنکه در دورهٔ اسلامی، امپراتوریِ نیرومند و حکومت واحد بر سرزمین ایران، جای خود را به حکومت‌های نیمه‌مستقل و به‌ندرت مستقل داد. در این دوران، از ثبات و آرامش نسبی دورهٔ پیشین خبری نیست و زندگی شاهان و امیرانِ این دوره، بیشتر به جنگ و کشمکش‌های داخلی و خارجی سپری شده است؛ بنابراین واضح است که برای آیین و سنت‌هایی که نیازمند ثبات و آرامش است، نظیرِ اندرزگویی و تربیت و تعلیم شاهان و شاهزادگان، مجال چندانی باقی نمی‌ماند. اصولاً وقتی بیشتر سلطنت‌ها ازطریق جنگ و لشکرکشی و نه ازروی اصالت خانوادگی و مسائلی ازاین‌قبیل به دست بیاید، دیگر مجالی برای پیشرفت فرهنگ در سطوح عالی آن باقی نمی‌ماند. وقتی پادشاه مقتدری همچون سنجر، خود را فاقد تواناییِ خواندن و نوشتن معرفی کرده است، پس جای تعجب نیست که از شاهان و امیران این دوره، به‌جز چند مورد اندک و انگشت‌شمار، اندرزنامهٔ مستقل و قابل اعتنایی بر جای نمانده باشد.

در عوض، ما در این دوره، شاعران و نویسندگانی را می‌بینیم که به موضوع اندرزگویی توجهی ویژه دارند و کمتر اثری از ایشان را می‌توان یافت که در آن و به مناسبت‌های گوناگون به اندرز و پند پرداخته نشده باشد و این البته جدای از رساله‌هایی است که فقط مختص اندرزگویی‌اند؛ نظیر *گلستان* سعدی. درحقیقت در دورهٔ اسلامی، اندرزگویی از درون دربارها (پادشاهان و وزیران) و آتشکده‌ها (موبدان) به نوشته‌های ادیبان راه می‌یابد و همین‌ها هستند که بزرگ‌ترین گنجینهٔ میراث معنوی این دوره را رقم می‌زنند. اندرزگویی شاعران و نویسندگان با دیگر گروه‌های معرفی‌شده یک تفاوت اساسی نیز دارد و آن اینکه هدف نخستین و اصلیِ گروه‌های دیگر از اندرز، نصیحتِ مخاطب و راهنمایی اوست، ولی برای شاعران و نویسندگان، اندرز ابزار و آلتی در جهت هنرنمایی و ایجاد مضمون است؛ بنابراین موعظه و ارشاد در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد.

عمومیت یافتن اندرزگویی در دورهٔ اسلامی دارای جنبه‌های مثبت و منفی بوده است. نکتهٔ مثبت آن اینکه از ظرفیت و توانایی گروه شاعران و نویسندگان در این زمینه استفاده شده است؛ به‌طوری‌که حجم گسترده‌ای از آثار تعلیمیِ این دوره، همچنین هنری‌ترین آن‌ها را، گروه مزبور، گفته و سروده‌اند. نکتهٔ منفی آن نیز به رعایت نکردن تخصص‌گرایی ازسوی شاعران و نویسندگان برمی‌گردد؛ چه ما بارها مشاهده می‌کنیم که شخص شاعر و یا نویسنده، در موضوع یا موضوعاتی اندرز می‌دهد که هیچ‌گونه سنخیتی با وی و جایگاه سیاسی‌اجتماعی‌اش ندارد. برای مثال، سعدی، ادیب توانای این دوره، بخش زیادی از مثنوی *بوستان* را به پند و اندرزِ سلطان زمانه‌اش، آن‌هم در موضوعاتی همچون جنگ و لشکرکشی اختصاص داده است. بدین سبب این مسئله خود می‌تواند به‌عنوانِ نمونه و شاهدی از روزگار آشفته و پریشان ایرانیان آن دوران تلقی شود که شاعر و نویسنده‌ای که با جنگ و لشکرکشی سال‌ها بیگانه است، شخص اول جامعه را اندرز دهد؟ آن‌هم در اینکه چگونه با دشمنانش بجنگد و مسائلی ازاین‌قبیل.

در دورهٔ اسلامی، یکی دیگر از مشخصه‌های بارز رعایت نشدن تخصص‌گرایی در اندرزگویی را می‌توان در نمودِ پُررنگ اندرزها در آثار غیرتعلیمی مشاهده کرد؛ بدین معنا که در لابه‌لای مطالب مختلفِ آثار غنایی و حماسی و دیگر حوزه‌های ادبی، نمونه‌های فراوانی از پند و اندرز و آموزه‌های اخلاقی قابل مشاهده است که به مناسبت‌های گوناگون و در قسمت‌های مختلف نقل شده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ استمرار اندرزهای مکتوبِ ایران باستان در *شاهنامه*، ر.ک: محمدی، ۱۳۸٦: ۱۲۵ـ۱٤٤؛ رادمنش و جلالی، ۱۳۹۱: ۱ـ۲۲؛ خوئینی و رحمتیان، ۱۳۹٤: ۱۱۷ـ۱۲۸.

۲. ر.ک: مزداپور، ۱۳۸٦: ۷۵.

۳. برخی پژوهشگران نظیرِ شفیعی‌کدکنی در مقالهٔ «انواع ادبی و شعر فارسی»، ادب عرفانی را زیرمجموعهٔ انواع دیگر و ازجمله نوعِ غنایی طبقه‌بندی کرده‌اند (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۵۲: ۱۱۳). برخی دیگر نظیر سیروس شمیسا در کتابِ *انواع ادبی*، برخی آثارِ این حوزه را زیرمجموعهٔ نوعِ حماسی قرار

داده‌اند (شمیسا، ۱۳۸٦: ۱۲۱ـ۱۲٤). این‌گونه آثار همچنین دارای ماهیتی تعلیمی و آموزشی هستند که می‌توان آن‌ها را زیرمجموعه ادبیات تعلیمی و حِکمی نیز قرار داد؛ اما با همهٔ این‌ها، در این پژوهش به‌دلیل طرزِ بیان و حال‌وهوای خاص آثار عرفانی و همچنین گستردگی آن‌ها، خود حوزهٔ ادبی مستقلی شناخته شدند.، بنابراین در بررسی و معرفی اندرزگویان و نوشته‌های اندرزی، بدان‌ها اشاره‌ای نشد.

٤. براساس مطالعات و تحقیقاتی که نگارندگان انجام دادند، در دورهٔ پیش از اسلام، از چهار گروهِ پیامبران و مدعیان پیامبری (زردشت، مانی)، موبدان، پادشاهان و وزیران، اندرزنامه‌های مستقلی در دست است و از دیگر طبقات جامعهٔ آن دوران، اندرزنامه‌ای به دست ما نرسیده است، جز برخی اندرزها و پندهای پراکنده که در لابه‌لای کتاب‌هایی همچون *شاهنامه* و دیگر منابع تاریخی از پهلوانان و جنگاوران و دیگر شخصیت‌ها به یادگار مانده است.

۵. دراین‌باره رجوع شود به کریستن‌سن، ۱۳۸٤: ۸٦؛ شُمُن، ۱۳۸۵: ٦۲؛ دریایی، ۱۳۹۲: ۱٤۲؛ ویسهوفر، ۱۳۹٦: ۲۳.

٦. در این پژوهش، به آثار تعلیمی و اندرزی‌ای که نویسندهٔ آن‌ها مشخص نبود (نظیر *تحفه*؛ *تحفة الملوک*)، همچنین، رسالاتی که درون‌مایه‌ای عرفانی و نگرشی صوفیانه داشتند، پرداخته نشد.

۷. بند یا حلقه‌ای که گوی (= دکمه) گریبان را در آن اندازند.

۸. اندرزها همواره مستقیم اظهار نمی‌شوند؛ گاهی نیز در لایه‌هایی پنهان و غیرمستقیم، متضمن نکات و گوشزدهایی تعلیمی هستند؛ نظیرِ قطعه شعر مزبور از ابوطیب مصعبی، که در ظاهر، ابیاتی است که در شِکوه و گلایه از جهان و روزگار سروده شده است، اما در پایان، حاوی این نکتهٔ اخلاقی است که خوب و بد، پستی و بلندی انسان‌ها و مسائلی این‌چنینی، نه از جهان و فلک، که از انسان و به دست خود او صورت می‌پذیرد.

۹. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ دبیرانِ پیش از اسلام، ر.ک: رستگار فسائی، ۱۳۹۷: ۲۳۰؛ همچنین دربارهٔ خنیاگران، ر.ک: گرشویچ و بویس، ۱۳۷۷: ۱۰۹.

۱۰. برای آشنایی بیشتر دربارهٔ اغلاط تاریخی کتاب *سیاست‌نامه*، ر.ک: دانشیار، ۱۳۹۸: ۲۷ـ۵۷.

منابع

۱. **اوستا**. (۱۳۹۲). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.

۲. آذرباد مهرسپندان. (۱۳۷۹). **اندرزهای آذرباد مهرسپندان**. گردآوردی و ترجمهٔ رهام اشه و

شهین سراج. تهران: فروهر.

۳. آسانا، جاماسب. (۱۳۹۱). **متن‌های پهلوی**. ترجمهٔ سعید عریان. تهران: علمی.

٤. ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد. (۱۳۹۸). **مقدمهٔ ابن‌خلدون**. ترجمهٔ محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.

۵. ابن‌مسکویه، احمد بن محمد. (۱۳۸۱). **تهذیب الاخلاق**. ترجمهٔ علی‌اصغر حلبی. تهران: اساطیر.

٦. **ارداویراف‌نامه**. (۱۳۹۱). ویراستهٔ دستور کیخسرو دستور جاماسپ آسا. با مقدمهٔ کتایون مزداپور. تهران: توس.

۷. اقبال، عباس. (۱۳۹۵). **وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی از تاریخ تشکیل این سلسله تا مرگ سلطان سنجر**. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: دانشگاه تهران.

۸. العاکوب، عیسی. (۱۳۷٤). **تأثیر پند پارسی بر ادب عربی (پژوهشی در ادبیات تطبیقی)**. ترجمهٔ عبدالله شریفی خجسته. تهران: علمی و فرهنگی.

۹. امید اشوهیشتان. (۱۳۷٦). **روایت امید اشوهیشتان**. ترجمهٔ نزهت صفای اصفهانی. تهران: نشر مرکز.

۱۰. بهزاد فرخ فیروز. (۱۳٤٦). «اندرز بهزاد فرخ فیروز». ترجمهٔ فرهاد آبادانی. **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز**. ۱۹(۸۱)، ۳٦ـ٤۲.

۱۱. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۹۰). **تاریخ بیهقی**. ویرایش جعفر مدرس صادقی. تهران: نشر مرکز.

۱۲. **تحفه (در اخلاق و سیاست)** (۱۳٤۱). به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: بنیاد ترجمه و نشر کتاب.

۱۳. ثعالبی، ابی‌منصور عبدالملک. (۱٤۰۳ق). **یتیمة الدهر فی محاسن أهل الدهر**. شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه. بیروت: دارالکتب العلمیه.

۱٤. خوئینی، عصمت، و رحمتیان، سجاد. (۱۳۹٤). «بررسی مآخذ برخی از اندرزهای شاهنامه». **متن‌شناسی ادب فارسی**. شمارهٔ ۱ (پیاپی ۲۵)، ۱۱۵ـ۱۳٦.

۱۵. خوئینی، عصمت، و رحمتیان، سجاد (۱۳۹۵). «جستاری در مأخذشناسی برخی از اندرزهای بوستان». **متن‌شناسی ادب فارسی**. شمارهٔ ٤ (پیاپی ۳۲)، ٤۳ـ٦۲.

۱٦. دانشیار، مرتضی. (۱۳۹۸). «سیر الملوک نظام‌الملک: اغلاط، مجعولات و عامل آن‌ها». **پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی**، ۵۲(۱)، ۲۷ـ۵۷.

۱۷. دریایی، تورج. (۱۳۹۲). **امپراطوری ساسانی**. ترجمهٔ خشایار بهاری. تهران: فرزان‌روز.

۱۸. رادمنش، عطامحمد، و جلالی، حسین (۱۳۹۱). «پژواک فرهنگ آزرم و ادب در شاهنامه و متون پهلوی». **پژوهشنامه ادبیات تعلیمی**، ٤(١٤)، ۱ـ۲۲.

۱۹. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۹۷). **انواع نثر فارسی**. تهران: سمت.

۲۰. رودکی، ابوعبدالله جعفر بن محمد. (۱۳۸۳). **دیوان**. شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه. تهران: توس.

۲۱. ریاحی، محمدامین. (۱۳۸۳). **کسایی مروزی: زندگی و اندیشه و شعر او**. تهران: علمی.

۲۲. ریپکا، یان و دیگران. (۱۳۸۵). **تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه**. ترجمهٔ عیسی شهابی. تهران: علمی و فرهنگی.

۲۳. زادسپرم. (۱۳٦٦). **گزیده‌های زادسپرم**. ترجمهٔ محمدتقی راشد محصل. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲٤. زرتشت بهرام‌پژدو. (بی‌تا). *زراتشت‌نامه*. ازروی نسخهٔ مصحح فردریک روزنبرگ. با تصحیح مجدد و حواشی و فهارس به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.

۲۵. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸٤). **کلیات**. براساس نسخهٔ محمدعلی فروغی. تهران: شقایق.

۲٦. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۷الف). **بوستان**. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.

۲۷. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۷ ب). **گلستان**. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.

۲۸. شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد. (۱۳٦۳). **مجمع الانساب**. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.

۲۹. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۵۲). «انواع ادبی و شعر فارسی». **خرد و کوشش**، ٤(۱۱ و ۱۲)، ۹٦ـ۱۱۹.

۳۰. شُمُن، ماری لوئیز. (۱۳۸۵). «مناصبی از دورهٔ ساسانی». در: **جامعه و اقتصاد عصر ساسانی**. گردآوری و ترجمهٔ حسین کیان‌راد. تهران: سخن.

۳۱. شمیسا، سیروس. (۱۳۸٦). **انواع ادبی**. تهران: میترا.

۳۲. ظهیری سمرقندی، محمد بن علی. (۱۳٤۹). **اغراض السیاسهٔ فی اعراض الریاسهٔ**. تصحیح جعفر شعار. تهران: دانشگاه تهران.

۳۳. عبید زاکانی، خواجه نظام‌الدین (۱۳۷۹). **کلیات**. به کوشش پرویز اتابکی. تهران: زوار.

۳٤. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۰). **پندنامه**. تصحیح و تحشیهٔ سیلوستر دوساسی. با مقابله و بازنویسی عبدالمحمد روح‌بخشان. تهران: اساطیر.

۳۵. عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۹۰). **قابوس‌نامه**. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.

۳٦. عوفی، نورالدین محمد. (۱۹۰٦). **لباب الباب**. تصحیح ادوارد براون. لیدن: بریل.

۳۷. **عهد اردشیر** (۱۳٤۸). گردآوری و تدوین احسان عباس. ترجمهٔ محمدعلی امام شوشتری. تهران: انجمن آثار ملی.

۳۸. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد. (۱۳۸۹). **نصیحة الملوک**. به کوشش قوام‌الدین طه. تهران: جامی.

۳۹. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد. (۱۳۹٤). **مجموعه آثار فارسی غزّالی**. به اهتمام احمد مجاهد. تهران: دانشگاه تهران.

٤۰. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد. (بی‌تا). **پندنامهٔ حضرت محمد غزالی به یکی از ملوک**. بی‌نا.

٤۱. فرخزادان، آذرفرنبغ. (۱۳۷۵). **ماتیکان گجستک ابالیش**. ترجمهٔ ابراهیم میرزایِ ناظر. تهران: هیرمند.

٤۲. فرخزادان، آذرفرنبغ. (۱۳۸٤). **روایت آذرفرنبغ فرخزادان**. تصحیح و ترجمهٔ حسن

رضایی باغ‌بیدی. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

٤۳. فرخزادان، آذرفرنبغ، و امیدان، آذرباد. (۱۳۹۲). **کتاب ششم دینکرد**. ترجمهٔ فرشته آهنگری. تهران: صبا.

٤٤. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸٦). **شاهنامه**. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

٤٥. کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۸٤). **ایران در زمان ساسانیان**. ترجمهٔ غلامرضا رشید یاسمی. ویراستار: حسن رضایی باغ‌بیدی. تهران: صدای معاصر.

٤٦. کرین بروک، فیلیپ. (۱۳۸۸). «اخلاق و جامعه در فلسفهٔ زرتشتی». **جستاری در فلسفهٔ زرتشتی (مجموعه مقالات)**. ترجمهٔ سعید زارع و سعیدرضا منتظری. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

٤۷. گرشویچ، ایلیر، و بویس، مری (۱۳۷۷). **ادبیات دوران ایران باستان**. ترجمهٔ یدالله منصوری. تهران: فروهر.

٤۸. لازار، ژیلبر. (۱۳٤۲). **اشعار پراکندهٔ قدیم‌ترین شعرای فارسی‌زبان**. تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه و تهران.

٤۹. محمدی، هاشم. (۱۳۸٦). «تطبیق دیباچهٔ شاهنامه با متون زرتشتی». **مطالعات ادبیات تطبیقی**، شمارهٔ ۲، ۱۲٥ـ۱٤٤.

٥۰. مرزبان بن رستم. (۱۳۸۹). **مرزبان‌نامه**. ترجمهٔ سعدالدین وراوینی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی علیشاه.

٥۱. مزداپور، کتایون. (۱۳۸٦). **اندرزنامه‌های ایرانی**. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

٥۲. منوچهر پسر گشن جمله مبهم ات.. (۱۳۹۷). **دادستان دینی (پارهٔ دوم)**. مقدمه، آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشت‌ها به‌همراه متن پهلوی از مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

٥۳. ناصر بن خسرو قبادیانی، ابومعین. (۱۳۸۷). **دیوان اشعار**. تصحیح مجتبی مینوی. به اهتمام نصرالله تقوی. تهران: معین.

٥٤. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد. (۱۳۸٦). **سیر و سلوک (اوصاف‌الاشراف)**. قم:

نشر برگزیده.

۵۵. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد. (۱۳۹۹). **اخلاق ناصری**. تصحیح عزیزالله علیزاده. تهران: فرهنگ روز.

۵٦. نظام‌الملک، حسن بن علی. (۱۳۹٤). **سیاست‌نامه**. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: اساطیر.

۵۷. نظامی عروضی، احمد بن عمر. (۱۳۸۸). **چهار مقاله**. تصحیح علامه محمد قزوینی. تعلیقات محمد معین. ویراستهٔ ایرج بهرامی. تهران: زوار.

۵۸. نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۹). **خمسه**. براساس نسخهٔ وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.

۵۹. نوحه‌خوان، حامد. (۱۳۹۹). **دیوانیان از ساسانیان تا سامانیان**. تهران: ندای تاریخ.

٦۰. ویسهوفر، یوزف. (۱۳۹٦). **ایران باستان**. ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.